گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید پاسدار رضا ظفرمند از شهدای جنگ تحمیلی رمضان

چشم به راه تولد فرزند دومش شهید شد

شکوفه زمانی

پاسدار شهید رضا ظفرمند، متولد چهاردهم مرداد ۱۳۷۱ بود که در یازدهم اسفند ۱۴۰۴ در حمله رژیم صهیونیستی به محل کارش در سنندج به شهادت رسید. رضا در حالی شهید شد که فرزند دومش هنوز به دنیا نیامده بود و این دیدار به قیامت موکول شد. منیره یارم طاقلو، همسر شهید با دو یادگار یکی پیش از شهادت و دیگری در راه مجبور شد بار سنگین دوری و دلتنگی را به تنهایی به دوش بکشد. همسر شهید در گفت‌وگو با «جوان» می‌گوید: «آقا رضا پیش از آنکه بتواند فرزند دومش را در آغوش بگیرد، پر کشید و به سوی معبود شتافت.»

■■■

شهید در چه خانواده‌ای رشد یافت؟

همسرم در یک خانواده مذهبی در محله خضر همدان که محله‌ای پرجمعیت و قدیمی است، متولد شده بود. فرزند دوم خانواده و دارای یک خواهر بزرگ‌تر و یک خواهر و برادر کوچک‌تر از خودش بود. پدر شهید اصالتاً عشایر هستند و شغل ایشان بازنشسته کارخانه پگاه همدان است. فاطما گودینی، مادر شهید هم اهل روستای گودینه کنگاور است. رضا دوران ابتدایی را در مدرسه غدیر گذراند. مادر رضا می‌گفت که شهید همیشه در سر صف مدرسه دعای فرج را می‌خواند. ایشان در دوران کودکی بیشتر از سن خودش درک می‌کرد و مسائل را متوجه می‌شد. درک بالایی هم نسبت به امور و مسائل روز داشت. همچنین بدون اینکه کسی درخواست کمک کند به کمک و حمایت دیگران می‌شتافت.

رضا دوران راهنمایی را در مدرسه شهید مقصودی همدان گذراند و در مقطع تحصیلات دبیرستانی‌اش وارد رشته برق در هنرستان امیرکبیر شد. بعد از گذراندن پیش‌دانشگاهی برای ادامه تحصیلات به شهر خرم‌آباد رفت و به مدت دو سال آنجا درس خواند و دو سال دیگرش را در جهاد دانشگاهی همدان گذراند. نهایتاً در اسفند سال ۱۳۹۴ به خدمت سربازی رفت. آقا رضا دوران سربازی را به ترتیب در شهرهای سمنان، تبریز، اراک و نهاوند گذرانده بود.

شهید چه سالی به خواستگاری شما آمد؟

۱۳ اسفند ۱۳۹۸ بود که بعدها دقیقاً با روز خاکسپاری‌اش در تاریخ ۱۳ اسفندماه ۱۴۰۴ مصادف شد.

من و رضا تقریباً نسبت فامیلی داریم و ازدواج ما به حالت سنتی رخ داد. در تاریخ ۴ تیر ۱۳۹۹ زندگی پر از عشق و علاقه ما شروع شد. زندگی ما بسیار شیرین و لبریز از عشق و محبت بود. رضا بسیار باایمان و باتقوا بود.

به گفته خانواده‌اش و با توجه به شش سال زندگی مشترک پر از عشق و با محبت که با هم داشتیم، متوجه شدم که رضا بسیار به نماز اول وقت اهمیت می‌دهد. هیچ روزی خواندن دو رکعت نماز شکرش در برنامه زندگی‌اش فراموش نمی‌شد. در روزهایی که پدر آقا رضا سرکار بود، رضا کمک‌حال مادر و مادربزرگ‌هایش می‌شد. رضا همدم تنهایی مادرش در غربت بود. مادر رضا وابستگی شدیدی به ایشان داشت. اکنون در نبودش، مادرش خود را با پسرهای رضا سرگرم می‌کند. مادر شهید می‌گوید خدا را شاکرم که چنین دسته‌گل‌هایی از رضا به یادگار مانده است.

چند فرزند از شهید به یادگار مانده است؟

شهید دو فرزند دارد؛ پسر اول «محمد کریم» و پسر دوم «علیرضا» نام دارد و در اردیبهشت ۱۴۰۵ بعد از شهادت پدرش به دنیا آمد. این دو فرزند، قوت قلب من و مادر شهید هستند.

از روحیات شهید به چه مواردی می‌توانید اشاره داشته باشید؟

رضا بسیار شوخ‌طبع و خنده‌رو بود. روحیه منطقی ایشان باعث شده بود تا مشاور و رازدار همه دوستان و اطرافیانش باشد. آقا رضا لیسانس برق داشت و در محل کار بسیار فعال بود. طبق گفته همکاران، ایشان صورت پرنور و اخلاق بزرگ‌منشی و دلسوزی‌های بسیاری برای دیگران داشت.

شهید جنگ تحمیلی رمضان، رضا ظفرمند

> **شهید دو فرزند دارد. پسر اول «محمد کریم» و پسر دوم «علیرضا» نام دارد که در اردیبهشت ۱۴۰۵ بعد از شهادت پدرش به دنیا آمد. این دو فرزند، منبع قوت قلب من و مادر شهید هستند. همسرم خیلی دوست داشت فرزند دومش را ببیند، اما قسمت نبود و قبل از تولدش شهید شد**

شهید ظفرمند در محل خدمتش

همکاران رضا می‌گویند ایشان برای ما مانند برادر بود و با اینکه می‌دانستیم در شرایط خوبی قرار ندارد، اما از کمک مالی به دیگر همکاران دریغ نمی‌کرد.

شهید علاوه بر تقوای بالا به دلیل کمک‌های بی‌دریغ به دیگران و انجام کارها صرفاً برای رضای خدا در میان دوستان به «شهید زنده» معروف بود؛ رضا بسیار دلسوز پدر، مادر و خانواده‌اش بود.

شهید در طول زندگی‌اش چه سختی‌هایی را پشت سر گذاشته بود؟

رضا قبل از ازدواج با پشتکار زیادی که داشت، مشاغلی مانند دستفروشی، کار در رستوران و مرغداری را تجربه کرده بود. مدت کوتاهی بعد از ازدواج هم در کارخانه خوش‌نوش همدان کار کرد و در نهایت توانست در مرزبانی و امور امنیتی فعالیت کند. شهید تلاش زیادی برای فراهم کردن مایحتاج خانه و آینده خانواده‌اش داشت. یکی دیگر از ویژگی‌های بارز اخلاقی رضا احترام بسیار به پدر و مادر و بزرگ‌ترها و ارزش قائل شدن به خانواده بود. اهل کمک‌های بی‌دریغ به خانواده بود و دوستانش بود و به دلیل ایمان قوی و کمک زیاد به دیگران او را شهید زنده خطاب می‌کردند.

یک روز به آقا رضا گفتم خدا را شکر می‌کنم که تو از بچه‌های عملیات نیستی، ولی در جواب به من گفت: «منیره مگر بچه‌های عملیات همسر ندارند؟ خانواده ندارند؟ آن بنده خدایی که مرزبانی می‌کند، مگر خانواده ندارد. اصلاً در کل اگر من هم طوریم شود تو همسر شهید می‌شوی مگر همسر شهید شدن بد است؟»

آن روز من این حرف رضا را به شوخی گرفتم. گویا رضا از چیزی خبر داشت و من نمی‌دانستم.

رضا همیشه می‌گفت: «کمک باید برای رضای خدا و بدون چشمداشت باشد.»

واقعاً رضا با همه فرق داشت او همه کار را برای رضای خدا انجام می‌داد.

چطور شد شما از شهر همدان به شهر سنندج مهاجرت کردید؟

یک‌سال پس از شروع زندگی مشترک‌مان در یکم خرداد ۱۴۰۰ رضا وارد شغل پاسداری شد و در تاریخ چهارم تیرماه همزمان با اولین سالگرد ازدواج‌مان ما اسباب‌کشی کردیم و به سنندج رفتیم. آنجا یک واحد آپارتمان اجاره کردیم. در یازدهم بهمن ۱۴۰۰ پسر بزرگم به دنیا آمد و رضا اسم عموی شهیدش به نام محمدکریم را که در عملیات کربلای ۵ شهید شده بود، روی پسرمان گذاشت؛ با به دنیا آمدن محمدکریم شیرینی زندگی‌مان چند برابر شد.

همانطور که محمدکریم بزرگ‌تر می‌شد شلوغ‌کاری‌هایش نیز بیشتر می‌شد، ولی رضا با وجود خستگی کار، برای پسرمان وقت بسیاری می‌گذاشت و با او بسیار بازی می‌کرد.

در سال ۱۴۰۲ به دلیل ناتوانی در پرداخت اجاره خانه دوباره به همدان برگشتیم و در کنار خانواده همسرم زندگی کردیم. تایم کاری رضا به صورت شیفتی و ۲۴ در ۴۸ ساعت بود. باید موقع رفتن به محل خدمتش مسیر همدان و سنندج را طی می‌کرد. در بهمن ۱۴۰۳ موفق شدیم یک آپارتمان ۵۰ متری در سنندج خریداری کنیم و رضا به فروشنده فرصت داد تا تقریباً چهار ماه بعد خانه را تخلیه کند. ما در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۴۰۴ از همدان به سمت سنندج اسباب‌کشی کردیم تا در خانه خودمان ساکن شویم که مصادف شد با اولین روز جنگ ۱۲ روزه ما بسیار خوشحال بودیم که توانسته بودیم بعد از سال‌ها سختی در منزل خودمان ساکن شویم، ولی نمی‌دانستیم که عمر این خوشحالی برای ما بسیار کوتاه است.

شهادت آقا رضا به چه صورت در جنگ رمضان اتفاق افتاد؟

روز نهم اسفند ۱۴۰۴ بود. حوالی ساعت ۱۱ صبح رضا با من تماس گرفت و گفت: «حاضر شو تا به همدان برویم.» پرسیدم: «مگر در همدان اتفاقی افتاده است که باید آنجا بروم؟» رضا در جواب من گفت: «نه تهران را زده‌اند.» من هم طبق معمول و در آماده‌باش‌های رضا به همدان می‌آمدم تا رضا خیالش از ما راحت باشد. ما در نهم اسفندماه به همدان رفتیم و روز یازدهم که روز شهادت رضا رقم خورد یک ربع قبل از شهادتش با هم صحبت کردیم و گفت: «منیره خیالت راحت باشد ما اداره را خالی کردیم»، ولی من همچنان استرس داشتم و با یکی از همکارانش تماس گرفتم. گویا رضا از قبل هم با همکارانش هماهنگ کرده و به آنها گفته بود با توجه به اینکه من شرایط خوبی ندارم، اگر من با آنها تماس گرفتم، بگویند خیالتان راحت باشد، جایمان امن است.

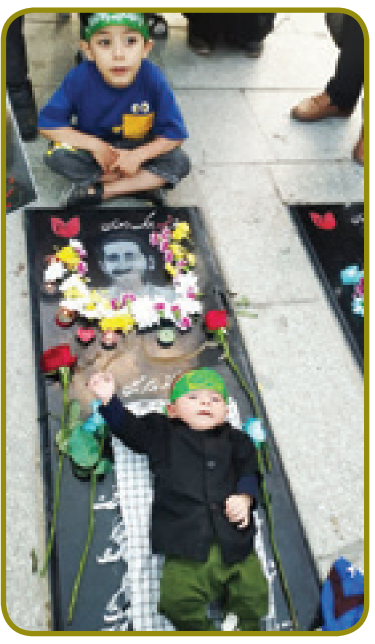

محمد کریم و علیرضا دو فرزند شهید ظفرمند. علیرضا بعد از شهادت بابا به دنیا آمد

آنقدر رضا با این حرفش خیال من را راحت کرده بود، منی که عادت داشتم حتی در شرایط عادی هر نیم ساعت با رضا تماس بگیرم و صحبت بکنم، آن روز تا ساعت ۳ بعدازظهر تماس نگرفتم. آن روز منزل پدرم بودم که صدای مادرم را از حیاط شنیدم. در عرض چند ثانیه کل فامیل را داخل حیاط دیدم و هر کس را می‌دیدم التماسش می‌کردم که به من بگوید چه خبر شده است؟ آنها هم به خاطر وضعیت حاملگی من می‌گفتند، رضا مجروح شده است. خلاصه سریع من را به خانه پدرشوهرم رساندند و جمعیتی را که خانه آنها دیدم و دیدن آن صحنه گویای همه چیز برای من بود. این دل من بود که نمی‌خواست حقیقت را باور کند. آنها به من و مادرش گفتند رضا مجروح شده است و من هم واقعاً با شنیدن این حرف آن را باور کرده بودم. نمی‌خواستم به هیچ وجه شهادت رضا را قبول کنم. من در همین باور بودم که دیدم شب بنرهای شهادت رضا را جلوی در منزل پدرهمسرم نصب کرده‌اند. آنجا بود که باورم شد، رضا شهید شده است، ولی باز هم نمی‌خواستم این خبر را قبول کنم تا روزی که معراج شهدا رفتم و پیکر رضا را دیدم و به محمدکریم هم نشانش دادم و پسرم هم گریه می‌کرد و می‌گفت: «مامان چرا صورت بابا اینقدر سرد است.»

روزهای سخت زندگی من از همان لحظه شروع شد. آن روز گویا دنیا یک‌باره بر سر من فرود آمد و ویران شد. در ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۵ پسرم دومم و یادگار شهید به دنیا آمد و اسم آن را علیرضا گذاشتم که با هر نگاه به صورتش و صداکردنش رضا را تصور کنم و ببینم. پسرهایم در نبود پدرشان برای من قوت قلب بزرگی هستند و بزرگ‌ترین آرزو و هدف من بزرگ کردن دو رضای دیگر است. این را به جرئت می‌گویم که لباس شهادت برازنده تن رضا بود و ایشان عاقبت‌بخیر شد. پیکرش در گلزار شهدای همدان روبه‌روی حسینه در کنار شهدای جنگ رمضان خاکسپاری شد.

چه خاطراتی از زندگی مشترک از شهید دارید؟

زندگی ما همه‌اش خاطره بود، نمی‌دانم کدام را خدمتتان بگویم. فکر کنم آخر آبان ۱۴۰۴ بود که من و آقا رضا با خانواده‌اش به مشهد رفتیم. در آنجا بود که خبر بارداری فرزند دومم را به خانواده همسرم دادم و آنها خیلی از شنیدن این خبر خوشحال شدند. حتی رضا گفت که فیلم شادی پدر و مادرش در این لحظه را بگیریم تا آن فیلم ثبت خاطرات شود؛ اینطور هم شد. از خاطرات دیگرمان که رضا بسیار از شنیدن آن خبر خوشحال شد، رفتن پدر و مادرش به حج واجب در سال ۱۴۰۲ بود. گویا یک اتفاق بسیار بزرگی در زندگی‌اش رخ داده بود و می‌گفت: «هیچ چیز نمی‌توانست من را به اندازه سفر پدر و مادرم به حج واجب خوشحال کند.» رضا واقعاً در زندگی بسیار شکرگزار بود. مثلاً وقتی حقوقش را واریز می‌کردند با آنکه کم بود، ولی شکرگزار بود و می‌گفت: «من فکر می‌کنم این پول‌هایی که ما می‌گیریم بیشتر از حد زحماتی است که ما می‌کشیم.» فکر می‌کرد حفظ امنیت ملت جزء وظیفه شخصی‌اش است که دارد انجام می‌دهد. همه‌اش می‌گفت زیاد از حقش دارد پول می‌گیرد. با اینکه واقعاً بسیار در کارش زحمت می‌کشید، همیشه به موقع در کارش حاضر بود. به گفته همکارانش «رضا عادت داشت کارهایی که در وظیفه و حیطه کاری‌اش نبود، فعالیت داشته باشد. اگر کاری از دستش برمی‌آمد از انجام دادن آن دریغ و کوتاهی نمی‌کرد و آن را انجام می‌داد. با اینکه آن کار از وظایف کاری‌اش نبود.»

رضا خیلی معتقد بود که حتماً باید پدر و مادر از دست فرزند راضی باشند، یعنی معتقد بود اینطور طرز برخورد با پدر و مادر تأثیر مستقیمی در آینده و زندگی انسان دارد. اگر پدر و مادر راضی باشند انسان عاقبت‌بخیر می‌شود، ولی اگر پدر و مادر کوچک‌ترین ناراحتی از دست فرزند داشته باشند واقعاً زندگی‌اش مختل می‌شود.

به عنوان سخن آخر چه پیامی برای ماندن مردم در تجمعات میدانی شبانه دارید؟

واقعاً هر کسی در حد توان خودش هرجور که امکانش را دارد و هرطور که می‌تواند به کشورش کمک کند. حالا هر کسی در حد توان، در حد کار و حیطه کاری‌اش مسئولیتش را به خوبی انجام دهد. ان‌شاءالله چه مردم چه مسئولان مملکتی وظیفه خودشان را به درستی انجام دهند و بتوانند به خوبی مسئولیت خود را در مسیر شکوفایی کشور در حد توانشان انجام دهند.

نکته آخر باید بگویم، رضا در حالی به درجه رفیع شهادت رسید که فرزند دوممان هنوز متولد نشده بود. این فراق، سنگین‌ترین آزمایش الهی برای من است و امیدوارم از پس آن به درستی برآیم و در کنار آن بتوانم تربیت دو فرزندم را به نحو احسن انجام دهم و آنها را در ادامه‌دهنده مسیر پدرشان بزرگ و تربیت کنم. با استعانت از پروردگارم می‌خواهم این مسیر دشوار را با دادن صبر برایم آسان کند؛ آمین یا رب العالمین.

> **رضا واقعاً در زندگی بسیار شکرگزار بود. مثلاً وقتی حقوقش را واریز می‌کردند، با آنکه کم بود، ولی شکرگزار بود و می‌گفت: «من فکر می‌کنم این پول‌هایی که ما می‌گیریم بیشتر از حد زحماتی است که ما می‌کشیم.» فکر می‌کرد حفظ امنیت ملت جزء وظیفه شخصی‌اش است که دارد انجام می‌دهد**

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۷۲۶

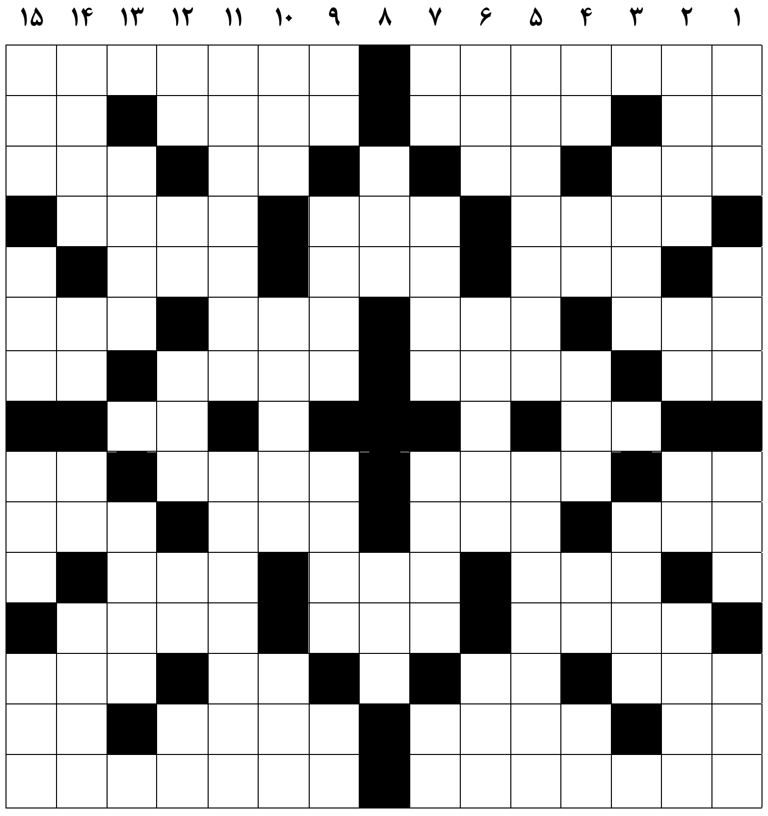

از راست به چپ

■ ۱- از جاذبه‌های گردشگری همدان - پوست انداختن جانوران ■ ۲- زینت روی - دروازه‌بان بایرن مونیخ - بالانس حساب و کتاب - عنصر شیمیایی ■ ۳- فنی در کشتی - برجستگی لاستیک - یک‌لحظه - تا ■ ۴- مرکز مرکزی - سرمایه خردمندان - مسکوک طلا در دورهٔ هخامنشی ■ ۵- کمانگیر معروف - نویسنده بذله‌گو ایرلندی خالق «سرباز شکلاتی» - سرشب ■ ۶- بخشش - لانه پرنده - پدر آذری - از حروف شرط ■ ۷- نفس - شامی - رنج - سرمای سخت ■ ۸- مروارید - درخت زبان گنجشک ■ ۹- سفید آذری - از پرندگان - ظاهر و آشکار - ورزش دونده ■ ۱۰- تست - بدبو - پلنگ - پول تایلند ■ ۱۱- رنگ طبیعت - محل تلاقی زمین و آسمان - طناب محکم ■ ۱۲- نخست وزیر ترور شده پاکستان - تزویر - شهر سیمان قزوین ■ ۱۳- سرحدات - فرمولی در مسابقات اتومبیلرانی - شراب - بت بی‌سروپا ■ ۱۴- زنده - گفتار - همدام - نفس خسته ■ ۱۵- سخنرانی - صاحب کتاب رستاخیز

از بالا به پایین

■ ۱- خورشید - جگر - رود آراز - سنگ عیار نما ■ ۲- نرمش هندی‌ها - مقابل مدح - پرنده باوفا - لقب بهشت ■ ۳- سریع‌ترین روش شنا - نوعی آجر ■ ۴- صحنه نمایش - پسوند خریدار - قطعه زمین کشاورزی - صنم - ناشنوا ■ ۵- پایتخت موریتانی - همسایه کلمبیا و برزیل ■ ۶- منگ - تخته شروع فیلمبرداری - معدن ■ ۷- مساوی - خوشگذرانی - محصول ساوه - فلز رسانا ■ ۸- آب دهنده - حیوان خرطوم‌دار ■ ۹- دختر لر - بسیار ملامت کننده - سیمرغ - اسب تبریزی ■ ۱۰- مسافت نظامی - بایکوت - لیست غذای رستوران ■ ۱۱- بازده - آشپز نیکوکار ضحاک ■ ۱۲- سدی در جنوب - خاک کوزه‌گری - نام قدیم فردوس - دشنام - چاشنی غذا ■ ۱۳- روزگاران - جانشین ■ ۱۴- نخ جراحی - واحدی برای اندازه‌گیری طول معادل یک متر - تصدیق روسی - سبزی سالاد ■ ۱۵- دستی - خونابه - حق گردن کلفتی - نوعی برادر و خواهر

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۹	۸		۳			
۸		۷			۲			
						۶	۴	
۳		۸	۷					
۵							۸	۱
			۴	۲			۵	
						۹		۷
	۵			۱		۸		۴
	۶					۵		

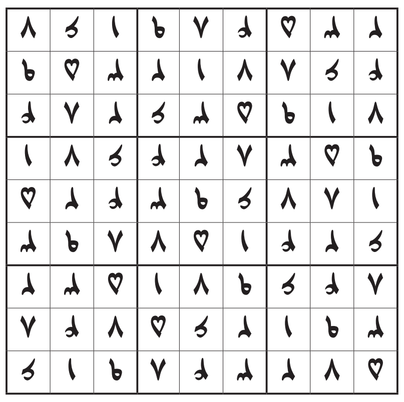

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۲۵

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	ش	ا	ر	ک	ت	■	ا	س	ت	ا	ن	ب	و	ل
۲	ک	ا	ل	ی	و	■	خ	و	ف	■	ن	ی	م	ر	و
۳	ا	ت	■	ح	ز	ب	ا	ل	ل	ه	■	ک	ب	د	ی
۴	ف	ر	ج	■	ه	ش	ت	■	ه	م	ا	■	ک	ن	ه
۵	آ	ه	ن	گ	■	ی	م	ن	■	و	ر	د	■	ه	ج
۶	ت	■	ب	ا	و	ر	■	ا	ب	ا	د	ا	ن	■	ر
۷	■	ر	و	ن	ی	■	ش	ر	ا	ر	■	د	ی	ا	گ
۸	م	و	ج	■	م	ن	م	■	ر	ه	ن	■	ک	ت	ه
۹	ا	م	و	ر	■	م	ی	ش	ی	■	ا	ن	و	ش	■
۱۰	ر	■	ش	ب	ن	ا	م	ه	■	ن	ی	ا	ت	■	ا
۱۱	ک	م	■	ا	م	ی	■	ر	ی	ا	■	ب	ی	ک	س
۱۲	ت	س	و	■	د	ا	م	■	ا	و	ب	■	ن	ا	ک
۱۳	ی	ت	ا	ق	■	ن	ی	ک	و	ک	ا	ر	■	ر	و
۱۴	ن	ق	ل	ی	ه	■	ن	ی	ر	■	ر	ا	ک	و	ن
۱۵	گ	ر	ا	م	ا	ف	و	ن	■	ر	ز	ی	د	ن	ت